

بسم الله الرحمن الرحيم

نقدی بر صرف ساده

به ضمیمه: چرا باید کتب قدما را خواند؟

کاری از وبگاه و کانال میراث علمی سلف در ایتا

mahvenahv@

حسین مازوجی / طلبه حوزه علمیه قم

علم صرف، علمی خشک و بی روح نیست که فقط یک سری قواعد ظاهری را به ما بیاموزد، و با ارائه چند مثال ساده و چند مثال پیچیده تر، فاتحه علم را بخواند. بلکه علم صرف، علمی تحلیلی و معنا محور است. دستگاه حاکم بر علم صرف، دستگاهی بسیار دقیق است که بدون توجه به آن دستگاه، قدم از قدم نمی توان برداشت. طلاب حوزه های علمیه، نمی خواهند صرفاً چند قاعده به ظاهر منظم شده فراگیرند، بلکه می خواهند تا با تحلیل معنایی، آیات و روایات و متون علمی را عمیقاً درک کنند. اینکه، آن همه مطالب علمی قدما در علم صرف را از طلاب بگیریم و به بهانه ساده سازی و نظم، فقط لایه ای ناقص را به ایشان تحویل دهیم و در عرض یک سال، پرونده علم صرف را مختومه اعلام کنیم، بدترین خیانت علمی به ایشان است که ضرری جز سست شدن پایه های دین در آینده نخواهد داشت. طلاب در گذشته، از اول طلبگی تا به آخر، با علم صرف و همچنین علوم دیگر مستمراً در ارتباط بودند، و رها نمی کردند و از دل همین ارتباط ها بود که نظریات و اندیشه های جدید تولید می شد.

نکته مهم: اینکه علمای سلف، توصیه به آموختن و پژوهش در کتبی مانند شرح امثله، صرف میر، شرح تصریف، شرح نظام، شرح رضی، مراح الارواح، و ... می کردند، به این دلیل نبود که می خواستند وقت ما را تلف کنند، بلکه می خواستند ما را به اهداف تحلیلی علم برسانند!! و ذهن ما را پویا و اجتهادی بار بیاورند.

در این گفتار کوتاه، به یک نمونه از اشتباهات فاحش و بسیار پیش پا افتاده، در کتاب صرف ساده و کتب مشابه، اشاره می شود که نشان می دهد، تحلیل صرفی در این کتاب، تقریباً جایگاهی نداشته و فقط به جهت ساده سازی فهم (که آن هم توهمی بیش نیست)، اصل مطلب مورد فراموشی قرار گرفته است:

صرف ساده در اینکه حرکت فاء الفعل در صیغه های ۶ به بعد، در ثلاثی مجرد اجوف، چه باشد، ملاکی داده است، به این ترتیب که: اگر عین الفعل مضارع، ضمه بود، فاء الفعل ماضی نیز در آن صیغ، مضموم است، و گرنه مکسور است:

- قَوْلٌ (يَقُولُ: يَقُول) / صیغه ۶ ماضی: قَوْلَنْ: قَائِنَ: قُلْنِ که به علت مضموم العین بودن مضارع، قاف نیز ضمه می گیرد: قُلْنِ.
- حَوْفٌ (يَخَوْفُ: يَخَاف) // صیغه ۶ ماضی: حَوْفَنْ: حَافِنَ: حَفْنِ، که به علت مضموم العین نبودن مضارع، خاء مکسور می شود: حَفْنِ.
- بَيْعٌ (يَبِيعُ: يَبِيعُ) // صیغه ۶ ماضی: بَيْعَنْ: بَاعَنْ: بَعَنْ که به علت مضموم العین نبودن مضارع، باء مکسور می شود: بَعَنْ.

سپس صرف ساده در توجیه اینکه چرا در ماده «موت»، فاء الفعل، مضموم و مکسور روایت شده است (مِتَّنَ و مِتَّنَ)، می گوید که چون مضارع این ماده دو وجهی است (یعنی هم مفتوح العین و هم مضموم العین: یمات و یموت)، این دو وجهی بودن توجیه می شود:

انبیاء/۳۴: فَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ / بنا بر یمات

آل عمران/۱۵۷: وَ لَنْ نُقَاتِلَنَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتَّ / بنا بر یموت

اما نقد:

در این نقد، فقط به یک جنبه پرداخته می شود تا کلام طولانی و پیچیده نشود. سوالی که باید از صرف ساده پرسید، آن است که چرا باید حرکت فاء الفعل ماضی، وابسته به عین الفعل مضارع باشد؟ چه ربطی دارد؟ طبق کدام تحلیل صرفی، حرکت فاء الفعل ماضی (که اصل است)، وابسته به حرکت عین الفعل مضارع است که فرع ماضی است؟ چرا مضارع که فرع ماضی است، و کوچکترین تسلط صرفی بر ماضی ندارد، باید حرکت فاء الفعل ماضی را تعیین کند؟ اصولاً مضارع، تغییر یافته ماضی است که صاحب صرف ساده نیز این را قبول دارد. چطور ممکن است، ماضی منتظر بنشیند، تا مضارع تشکیل شود و سپس حرکتش را تعیین کند؟!

با این ملاک غلط، کل سیستم صرفی به هم می ریزد. بله، نتیجه طبق شعر شیخ بهائی، در ۹۹ درصد موارد، فرقی نمی کند اما مگر ما فقط به دنبال نتیجه هستیم؟ خیر. راه غلط، اگر نتیجه درست به همراه داشته باشد، ارزشی ندارد.

اما ملاک درست کدام است؟

ملاک درست در کتاب هایی چون **شرح نظام** آمده است که به بخشی از آن اشاره می شود و به تحلیل های عمیق تر، به علت اطاله سخن، پرداخته نمی شود:

- اگر عین الفعل ماضی، **یاء (به هر حرکتی) یا واو مکسور بود**، فاء الفعل مکسور می شود: **خَوَفَ: خَاف / صِيغَةُ ۶ ماضی: خَفَنَ، بَيَعَ: باع / صِيغَةُ ۶ ماضی: بَعَنَ.**
- اگر عین الفعل ماضی، غیر از اینها بود، مثلاً واو مفتوح بود، فاء الفعل، مضموم می شود: **قَوْلَ: قَالَ / قُلْنَ.**

بنابراین، ملاک حرکت فاء الفعل صیغه های شش به بعد، همان **عین الفعل ماضی** است، و هیچ دلیلی ندارد که ما عین الفعل مضارع را به عنوان ملاک معرفی کنیم. البته با توجه به شعر معروف شیخ بهائی، ملاک صرف ساده، نتیجه مشابهی می دهد (به جز موارد خاصی که غلط از آب در می آید)، اما مگر ما فقط دنبال نتیجه هستیم!! ما به دنبال این هستیم که طلاب، تحلیل صرفی داشته باشند و تغییرات در ماضی را درست تحلیل کنند تا از همین تحلیل ها، بتوانند در موارد مشابه بهره گیرند و علم را توسعه دهند.

اما در مورد ماده موت، همانطور که برخی لغویون مانند فیومی (صاحب المصباح المنیر) و مفسران قرآن، گفته اند، این واژه ۳ لغت و لهجه دارد:

- **مَوْتٌ (يَمَوْتُ):** مات یمات از باب خاف يخاف که چون واو در ماضی، مکسور است، در صیغه شش متن می شود.
- **مَوْتٌ (يَمَوْتُ):** مات یموت از باب قال يقول که چون واو در ماضی، مفتوح است، در صیغه شش، متن می شود.
- **لغت تداخلیه** (اصالت ندارد و ترکیبی از دو لهجه بالاست؛ یعنی ماضی را از اولی و مضارع را از دومی برمی دارند): **مَوْتٌ (يَمَوْتُ):** مات یموت، که وزن شاذی است چون ماضی که مکسور العین است، هیچگاه در مضارع، مضموم العین نمیشود مگر شذوذاً یا از باب تداخل.

پس با این بیان، مشخص شد که چرا عرب ها، در مورد ماده موت، فاء الفعل صیغه های شش به بعد در ماضی را به دو وجه قرائت کرده اند که در آیات قرآن کریم نیز در قرائاتی مانند حفص از عاصم، دو وجهی آمده است. **والسلام علی من اتبع الهدی**